

حکمت خداوند و گونه‌های بهره‌گیری از آن

در فقه سیاسی

تاریخ دریافت: ۹۱/۵/۱۸

تاریخ تأیید: ۹۱/۹/۱۳

سعید ضیایی فر*

مسائل کلامی از جمله مهم‌ترین مسائلی است که دانشوران فقه؛ به ویژه در عرصه استنباط مسائل فقه سیاسی، از آن استفاده کرده‌اند. یکی از مسائل مهم کلامی، بحث حکمت خداوند است که مباحث دامنه‌داری را در میان متکلمان (به ویژه عدلیه و اشاعره) به همراه داشته است. در این نوشتار، پس از بحث از معنای اصطلاحی حکمت از دیدگاه امامیه و معتزله و اشاعره، هدفمندی افعال خداوند و پیراستگی آن از قبیح را توضیح داده و سپس بهره‌گیری‌هایی که فقها در استنباط مسائل فقه سیاسی از این مسئله کلامی داشته‌اند یا می‌توان داشت، بررسی خواهد شد.

در این نوشتار تلاش شده است تا بسیاری از بهره‌گیری‌ها در اجتهاد از منظر فقه سیاسی نظیر: بهره‌گیری در صدور یا عدم صدور روایت از معصوم، بهره‌گیری در فهم حکم الزامی، بهره‌گیری در استفاده اطلاق یا عدم اطلاق، بهره‌گیری در صدور روایت از شأن تبلیغ یا صدور شأن ولایت، بهره‌گیری در اثبات استمرار حکم و عدم استمرار آن و بهره‌گیری در مقام تعارض و تراحم توضیح داده شود.

واژه‌های کلیدی: ترابط دانش‌ها، دانش کلام، دانش فقه، حکمت خداوند، فقه سیاسی.

مقدمه

یکی از مباحث مهم و نوظهور، بحث ارتباط میان رشته‌های علمی است که بحث بسیار مفیدی است؛ به ویژه هنگامی که به منظور بهره‌گیری از یک علم در علم دیگر باشد و این بهره‌گیری به توسعه، تعمیق و تکامل یک رشته علمی کمک کند و تحولات مثبتی را در آن پدید آورد.

یکی از دانش‌های مؤثر در فقه - به ویژه فقه سیاسی - دانش کلام است. گرچه این دانش، تأثیرات فراوانی بر علم فقه و اصول فقه داشته است، به نظر می‌رسد ظرفیت‌های بالقوه ناشناخته بیشتری برای استفاده و بهره‌گیری در فقه و اجتهاد داشته باشد؛ به ویژه در فقه سیاسی که بسیاری از مسائل آن، عقلایی است.

در این مقاله تلاش می‌شود یکی از مسائل مهم کلامی تأثیرگذار، مطرح شود. مقاله، دو محور اصلی دارد:

(۱) حکمت خداوند، (۲) بهره‌گیری از حکمت در استنباط مسائل فقه سیاسی، که بحث طی این دو محور پی گرفته می‌شود.

محور اول: حکمت خداوند

حکمت از صفات خداوند است که در استنباط مسائل فقه سیاسی از آن استفاده شده است و ظرفیت آن را دارد که بیش از این در استنباط مسائل فقه سیاسی استفاده شود. از این رو در ادامه به بررسی بیشتر آن پرداخته می‌شود.

۱. معنای لغوی حکمت

دانش‌وران علم لغت، معانی گوناگونی را برای واژه «حکمت» و مشتقات آن ذکر کرده‌اند. نظیر: اتقان و استواری (برای نمونه ر. ک: رازی حنفی، ۱۴۱۹ ق، ص ۹۹)، منع از جهل، (برای نمونه ر. ک: ابن فارس، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۱۱)، منع به منظور اصلاح (برای نمونه ر. ک: راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۲۶)، مطلق منع (برای نمونه ر. ک: فیومی، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۴۷). ولی به نظر می‌رسد برخی از این معانی، ذکر مصداق و معنای زیر مجموعه‌ای است و برخی را می‌توان به برخی دیگر باز گرداند.

۲. معنای اصطلاحی

معنای اصطلاحی حکمت در علم کلام با معنای لغوی آن تفاوت چندانی ندارد. وقتی



گفته می‌شود یکی از صفات خداوند، حکمت اوست و فعل او حکیمانه است، یعنی فعل او از آنچه نامطلوب و ناشایست است، پیراسته است؛ فعل او از زشتی، سستی، بی‌هدفی و لغو، به دور است. لازمه حکمت، این است که فعل خداوند، هدف‌مند و حسن است. از این‌رو، دانشوران علم کلام، دو مصداق حکمت را بیشتر ذکر کرده‌اند: یکی هدف‌مندی و دیگری پیراستگی از قبیح.

الف) هدف‌مندی افعال الهی

انسان در افعال خود چنین است که هدفی را در نظر می‌گیرد و برای رسیدن به آن هدف، افعالی را انجام می‌دهد. اگر در نظر انجام دهنده، جنبه‌های مثبت نتایج اعمالش بر نتیجه منفی آن غلبه داشته باشد، آن فعل را انجام می‌دهد و یا تکرار می‌کند، اما اگر پس از سنجش و تأمل و بررسی برایش معلوم شد که جنبه‌های مثبت نتایج بر جنبه‌های منفی آن غلبه ندارد، اصلاً به آن فعل اقدام نمی‌کند یا اگر یک بار انجام داده است، دیگر، آن را تکرار نمی‌کند. پس انسان در انجام کارهایش هدفی یا اهدافی را دنبال می‌کند که اغلب منافع آن به خود وی باز می‌گردد و گاهی فوایدی برای دیگران هم دارد.

حال، پرسش این است که آیا افعال خداوند نیز مانند افعال انسان است؟ بدین معنا که آیا خداوند هم افعالش را برای رسیدن به اهدافی انجام می‌دهد؟ و اگر چنین است آیا اهداف و نتایج آن به وی باز می‌گردد یا به دیگران؟ اگر خداوند، افعالش را برای حصول یک سری اهداف و نتایج انجام دهد، معنایش این خواهد بود که افعال الهی، «هدف-مندی» است؛ و گونه افعال وی، پیراسته و متعالی از هدف داشتن خواهد بود.

دیدگاه‌هایی در مورد هدف‌مندی افعال الهی

از دیرباز، دو دیدگاه مهم درباره هدف‌مندی افعال الهی مطرح بوده است: گروهی بر این باور بوده‌اند که افعال الهی همچون افعال انسان دارای اهدافی است. در مقابل، گروهی بر این باورند که نمی‌توان افعال خدا را با افعال انسان مقایسه کرد:

دیدگاه اول: هدف‌مندی افعال الهی

گروهی بر این باورند که افعال الهی همچون افعال انسان اهدافی دارد؛ چرا که بی-هدفی به معنای لغو و بیهوده بودن است و خداوند از لغوی، بیهودگی، گزافه و امثال آن، پیراسته است. بیهودگی، یک نوع نقصان است و خداوند متعال، کامل علی‌الطلاق است و

فعل موجودِ کاملِ علی الاطلاق نمی‌تواند بیهوده و بی‌هدف باشد. میان افعال الهی و افعال انسان، این تفاوت وجود دارد که هدف افعال انسان معمولاً رسیدن به یک فایده با کمالی نسبت به خود فاعل است؛ در حالی که خداوند، کامل علی الاطلاق است و کسب کمال درباره وی تصور ندارد. (برای نمونه ر.ک: علامه حلی، ۱۳۹۹ق، ص ۱۳۳۱)

دیدگاه دوم: پیراستگی فعل خداوند از هدف

گروهی بر صفت غنای الهی تمرکز دارند و چنین تصور کرده‌اند که لازمه هدف داشتن، یک نوع نیاز است؛ چرا که هدف در مورد کسی مطرح می‌شود که کمالی را فاقد است و می‌خواهد با انجام کاری، بدان کمال و هدف برسد. اما خداوند، غنی علی الاطلاق است و هیچ کمالی را فاقد نیست که بخواهد از رهگذر انجام کاری به هدفی دست یابد. پس باید گفت افعال خداوند از هدف پیراسته است، یعنی فوق هدف داشتن است. (برای نمونه ر.ک: غزالی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۱۳ و جرجانی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۲۰۲-۲۰۳)

ب) پیراستگی از قبیح

پیراستگی از قبیح، یکی از زیر مجموعه‌های معنای حکمت است. خداوند در عین اینکه بر انجام فعل قبیح قادر است، آن را انجام نمی‌دهد. قبیح، فعلی است که فاعل آن، مستحق نکوهش و کیفر است و حسن، فعلی است که فاعل آن، لایق ستایش و پاداش است. برخی از افعال، در خور نکوهش و کیفرند و برخی از افعال، شایسته ستایش و پاداش‌اند.

دیدگاه‌های پیراستگی خداوند از قبیح

از گذشته، این مسئله مطرح بوده است که برخی افعال حسن و در خور ستایش و برخی دیگر، قبیح و در خور نکوهش‌اند یا اینکه حسن و قبیح، ذاتی افعال نیست؟ در صورت اول باید افعال ناپسند (نظیر جرم‌ها و گناهان) و حوادث ناگوار (نظیر شرور) را از افعال خداوند ندانست یا باید همه حوادث جهان از جمله اعمال قبیح انسان‌ها (نظیر قتل و ناسزا) را به خداوند نسبت داد. دو دیدگاه در این باره وجود دارد.



دیدگاه اول: استناد همهٔ افعال به خداوند

گروهی، مقتضای توحید افعالی را استناد همهٔ افعال و حوادث جهان - از جمله افعال ناپسند انسان‌ها - به خداوند دانسته‌اند و از آنجا که برخی از افعال انسان‌ها قبیح است، استناد افعال قبیح به خداوند را هم پذیرفته‌اند. (جرجانی، ۱۳۷۳، ج ۸: ص ۶۰)

دیدگاه دوم: عدم استناد افعال قبیح به خداوند

در مقابل، گروهی از متکلمان، ساحت ربوبی را از افعال قبیح، پیراسته دانسته‌اند و در عین حال، مقتضای توحید افعالی را استناد جنبهٔ ناپسند افعال انسان‌ها به خداوند ندانسته‌اند، بلکه گفته‌اند: مقتضای توحید افعالی، این است که قدرت انسان از قدرت خداوند است و فعل او متکی به قدرت خداست، ولی اینکه انسان، این قدرت را به شکل پسندیده در می‌آورد و با انتخاب خود به ناتوانی کمک می‌کند با آن قدرت خداداد را به شکل ناپسندی در می‌آورد و به انتخاب خود به ناتوانی، ظلم می‌کند، مستند به انسان است نه خداوند؛ چرا که تنها قدرت دادن مستند به خداست. (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۵ق: ۳۲۵)

برای مثال: جایگاه‌دار بنزین، به افراد بنزین می‌فروشد. شخصی این بنزین را می‌خرد و به ناحق، مغازه دیگری را آتش می‌زند، ولی شخص دیگری این بنزین را می‌خرد و با ماشین خود مردم را به مقاصد خودشان منتقل می‌کند. آنچه به صاحب جایگاه بنزین مستند است، فروش بنزین است ولی اینکه خریداران بنزین به شکل خوبی از آن استفاده کند یا به شکل ناپسندی، مستند به فروشنده بنزین نیست؛ چرا که بنا به فرض، فرد دریافت کننده، فردی مختار و دارای اراده است. در مثل مواردی که فرد دریافت کننده فاقد اراده و یا مقدمات آن به گونه‌ای باشد که در اختیار قرار دادن به منزله به کاربردن مستقیم آن است، این فعل، فعل اعطا کننده به حساب خواهد آمد و وی در ستایش انجام فعل پسندیده یا نکوهش فعل ناپسند، شریک خواهد بود. بلکه در مواردی اصلاً فعل وی به حساب خواهد آمد. افزون بر این، خداوند از یک سو به قبیح افعال، آگاهی دارد و از طرف دیگر به انجام کارهای زشت، نیازی ندارد. نه تنها مقتضی برای انجام آن‌ها وجود ندارد، بلکه با توجه به علم خداوند به قبیح فعل صارف از آن نیز وجود دارد. پس صدور کار زشت از خداوند، محال است و ساحت وی از انجام آن پیراسته است. (بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۱)



محور دوم: بهره‌گیری‌ها در فقه سیاسی

دانش‌وران فقه در عرصه استنباط احکام سیاسی از «حکمت خداوند» بسیار استفاده کرده‌اند و شاید بتوان گفت از این صفت، بیشترین بهره را در عرصه فقه و اصول برده‌اند. به نظر می‌رسد که می‌توان از حکمت، استفاده‌های دیگری در عرصه استنباط احکام سیاسی به عمل آورد و در این نوشتار تلاش می‌شود مهم‌ترین آن‌ها بیان گردد.

۱. موافقت مفاد روایت با حکمت شارع؛ قرینه‌ای بر اعتبار آن در فقه سیاسی
روایت، گاهی متواتر و قطعی الصدور است و گاهی متواتر و قطعی الصدور نیست. در مورد قسم دوم، دیدگاه‌ها و مبانی گوناگونی وجود دارد: یک دیدگاه، این است که شارع خبر شخص موثق را تعبداً حجت قرار داده است، این دیدگاه به «حجیت تعبدی خبر ثقه» معروف است و در این نوشتار از این دیدگاه به عنوان مذکور یاد می‌شود. فقهای بسیاری، این دیدگاه را پذیرفته‌اند. (برای نمونه ر.ک: موسوی خوئی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۰ به بعد). بنابراین دیدگاه، در صورتی که راویان توثیق شده باشند، روایت معتبر است؛ مگر اینکه قطع به عدم صدور روایت از معصوم حاصل شود. در این صورت، قرائن می‌تواند در نفی اعتبار صدور روایت تأثیرگذار باشد، در غیر این صورت قرائن در حجیت و اعتبار خبر واحد تأثیرگذار نیست. دیدگاه مهم دیگر این است که خبر موثق الصدور نزد شارع حجت است. بنابر این دیدگاه قرائن می‌تواند در حصول وثوق به صدور روایت از معصوم مؤثر باشد.

یکی از قرائنی که در حصول وثوق می‌تواند تأثیر داشته باشد، حکیمانه بودن مفاد آن است. یعنی از راه بررسی احوال راویان واقع در سلسله سند روایت، وثوق و اطمینان به صدور روایت حاصل نمی‌شود؛ چرا که دست کم نسبت به وثاقت یکی از راویان واقع در سلسله سند، اطمینانی حاصل نمی‌شود؛ در حالی که مفاد روایت، مفادی حکیمانه، عقلایی و عقل‌پسند است. به گونه‌ای نسبت به صدور روایت از معصوم اطمینان حاصل می‌گردد و در فقه قابل استفاده می‌شود. برای نمونه در توقیعی که منسوب به حضرت مهدی ۷ است چنین آمده است:

و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انما

حجة الله. (شیخ طوسی، ۱۴۲۵ ق: ۲۹۱)

در رخدادهایی که پیش می‌آید، به کارشناسان سخنان ما (و مطلعان از دیدگاه‌های ما)

مراجعه کنید؛ چرا که آنان حجت بر شما هستند و من حجت خدا هستم. بسیاری از فقها این روایت را از نظر سند معتبر ندانسته‌اند، ولی چون مفاد آن، مطلبی حکیمانه و عقلایی است - یعنی مراجعه به کارشناس خبیر - بدان استناد کرده‌اند؛ بلکه در مسئله ولایت فقیه، که یکی از مباحث مهم فقه سیاسی است، بدان استناد کرده‌اند. (امام خمینی، (۱۳۷۹): ۲/۶۳۵ و منتظری، ۱۳۸۰: ۱۶۲)

۲. بهره‌گیری از حکمت شارع در فهم الزامی بودن حکم فقه سیاسی

دانشوران فقه و اصول، قواعدی را برای فهم الزامی بودن حکم، از غیر الزامی بودن آن تنقیح و تدوین کرده‌اند. (نظیر دلالت صیغه امر بر الزام وجوبی و دلالت صیغه نهی بر الزام تحریمی). اگر مفاد روایتی با اهداف شارع هماهنگ باشد، باعث تقویت این قاعده می‌شود و استنباط حکم را اطمینان بخش‌تر می‌نماید. برعکس، اگر مفاد روایتی با اهداف شارع ناسازگار باشد، فهم حکم الزامی را تضعیف می‌کند و در واقع، قرینه‌ای بر عدم الزام و حمل بر استحباب یا کراهت می‌گردد. برای نمونه در روایتی از حبس طعام نهی شده است (شیخ کلینی، ۱۳۸۸ ق، ج ۵، ۱۶۲، حدیث ۲) و در روایت دیگری آمده است: «ایاک ان تحتکر». (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷، ۱۶۰، حدیث ۷۰۷)؛ از اینکه احتکار کنی، برحذر باش.

مقتضای قواعد اصولی این است که حبس و احتکار طعام حرام است ولی برخی از فقهای امامیه در حرمت و الزامی بودن حکم احتکار تشکیک کرده‌اند و آن را مکروه شمرده‌اند. (برای نمونه ر.ک: نجفی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲۲، ص ۴۷۷ به بعد) لکن می‌توان برای تقویت استنباط حکم الزامی به حکمت شارع تمسک کرد. بدین بیان که مقتضای حکمت، هدف‌مندی است و یکی از اهداف شارع، انتظام امور مردم و دسترسی طبیعی و آسان آنان به مایحتاجشان (به ویژه نیازهای ضروری، نظیر خوراک) است. از این رو، اختلال نظام از امور مردم، مبعوض شارع و حرام است، بلکه باعث تغییر احکام اولیه می‌شود. با توجه به چنین هدفی، بسیار بعید به نظر می‌رسد که احتکاری که باعث اختلال نظام مردم و گرفتاری آنان می‌شود، صرفاً مکروه باشد. (برای نمونه ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۶۰۸)

۳. فقه سیاسی و حکمت قرینه عدم اطلاق روایت

گاهی ظاهر ابتدایی آیه یا روایتی، اطلاق دارد، اما فقیه در حوزه فقه سیاسی نمی‌تواند



به این اطلاق تمسک کند؛ زیرا اطلاق، حکیمانه به نظر نمی‌رسد؛ چون با یکی از اهداف شارع سازگار نیست. در این صورت به قرینه حکمت باید گفت اطلاق آن دلیل مراد نیست بلکه مقید به مواردی است که با اهداف شارع سازگار نباشد. برای نمونه در روایاتی آمده است که: فروش اسلحه به دشمنان اسلام در حال صلح و آتش‌بس جایز است. (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۷، ۱۰۲)

مقتضای اطلاق این روایات این است که اگر از فروش اسلحه به دشمنان اسلام در زمان صلح، خوف خطری به اسلام و مسلمانان باشد، باز هم چنین فروشی جایز است؛ همان طور که برخی از فقها به این اطلاق نظر داشته‌اند. (بحرانی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱۸، ۲۰۸) اما به قرینه حکمت می‌توان گفت که این اطلاق، مراد نیست بلکه منحصر به جایی است که احتمال خطر نسبت به اسلام و مسلمانان داده نمی‌شود، ولی اگر این احتمال داده شود، چنین داد و ستدی شرعاً جایز نیست. همان طور که برخی از فقها چنین گفته‌اند. (امام خمینی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ۱۵۶)

نمونه دیگر، روایاتی است که ظاهر در عدم جواز قیمت‌گذاری کالا از سوی دولت است. (طوسی، ۱۳۶۳ش، ج ۳، ۱۱۴) مقتضای اطلاق این روایات، این است که حتی در صورتی که دارنده کالا، کالایش را عرضه می‌کند ولی به قیمتی عرضه می‌کند که تنها افراد معدودی می‌توانند آن را بخرند؛ باز در این صورت هم قیمت‌گذاری از سوی دولت اسلامی جایز نیست؛ همان طور که گروهی از فقهای امامیه به این اطلاق فتوا داده‌اند. (توحیدی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ۵۰۰) ولی می‌توان با توجه به حکمت شارع گفت که اطلاق این روایات، مراد نیست؛ چرا که هدف شارع حکیم از تحریم احتکار، رسیدن کالاهای مورد نیاز مردم به دست آنان بوده است. در صورتی که دارندگان کالا، به صورت فیزیکی کالاها را احتکار نکنند بلکه آن را به قیمتی عرضه کنند که تنها افراد معدودی بتوانند بخرند، در این صورت نیز گرچه ظاهراً احتکار نیست ولی همان ملاک وجود دارد و هدف شارع از تحریم احتکار، تأمین نشده است. فقط در صورتی، آن هدف تأمین می‌شود که دولت، آنان را به عرضه کالا به قیمت منصفانه الزام نماید. پس اطلاق ادله نهی از قیمت‌گذاری از این مورد منصرف است؛ همان طور که برخی از فقها چنین گفته‌اند. (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۶۱۳)

۴. حکمت قرینه صدور از شأن تبلیغ در فقه سیاسی

پیامبر و امام معصوم، شئون گوناگونی نظیر تبلیغ، ولایت و غیره داشته‌اند. برخی از

گفتارها و رفتارهای آنان، بیان و ابلاغ پیام الهی بوده و برخی از شأن ولایت و حکومت صادره شده و برخی دیگر از شأن قضاوت صادره گردیده است. (امام خمینی، الرسائل ۱۳۸۵، ج ۱، ۵۰) اگر پیامبر یا امام سخن گفت یا رفتاری را انجام داد، چطور می‌توان تشخیص داد که این گفتار یا رفتار از شأن ابلاغ پیام الهی صادر شده است؟ یا از شأن ولایت و حکومت است؟ یا از شأن قضاوت؟ آیا ضابطه و قاعده کلی در این زمینه وجود دارد یا باید در این باره به قرائن مورد مراجعه کرد؟

اکثر دانشوران فقه سیاسی در مقام استنباط چنین بنا می‌گذارند که قاعده اولی این است که پیامبر و امام در مقام ابلاغ پیام الهی است و عدول از این قاعده به شاهد و قرینه قطعی یا اطمینان‌آور نیاز دارد. (سیوری حلی، ۱۴۰۸ ق، ۱۵۶) برخی هم گفته‌اند قاعده اولی در این باره وجود ندارد، بلکه باید برای حمل کردن بر یکی از شئون به قرینه و شاهد اطمینان‌آور یا قطعی اعتماد کرد. (هادوی تهرانی، ۱۳۷۹، ۳۶-۳۷) از ابوحنیفه نقل شده که قاعده اولی، عدم صدور از شأن تبلیغ است. (اشقر، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ۴۳۸) دیدگاه مختار، این است که در عبادات، قاعده اولی بر صدور از شأن تبلیغ است، ولی در غیر عبادات، قاعده اولی وجود ندارد. بنابر اینکه: قاعده اولی به صورت کلی وجود ندارد، یا در خصوص عرصه سیاسی، قاعده اولی وجود ندارد، یا قاعده اولی بر عدم صدور از شأن تبلیغ است؛ باید به کمک شواهد و قرائن قطع‌آور و اطمینان‌بخش ثابت کرد که می‌توان از روایت در استنباط مسائل فقه سیاسی استفاده کرد؛ و گرنه نمی‌توان آن را دلیل استنباط مسائل فقه سیاسی قرار داد. حتی بنابر این دیدگاه که اصل و قاعده اولی، صدور روایت از شأن تبلیغ است، اگر در موردی صدور از شأن تبلیغ تشکیک شود، می‌توان به کمک این قرینه، قاعده اولی را تقویت و تثبیت کرد. برای نمونه در روایتی از پیامبر نقل شده است:

المسلمون اخوة، تکافی دمائهم یسعی بدمتھم ادناھم و هم ید علی من سواھم. (صدوق، ۱۴۰۰ ق، ۴۳۲ و سجستانی، ۱۴۱۰ ق، ۶۲۵)

مسلمانان برادرند، جانشان برابر است و پایین‌ترین فرد آنان در جهت عمل کردن به عهدشان باید تلاش کند و همگی باید علیه غیر مسلمانان متحد باشند.

مقتضای روایت این است که اگر فردی از مسلمانان به فردی از کفار امان دهد، آن امان دادن معتبر است؛ هر چند که حاکم اسلامی و فرمانده جنگ، آن را تأیید نکرده باشد؛ همان طور که برخی از فقهای شیعه و سنی طبق آن فتوا داده‌اند. (علامه حلی، تذکره

الفقها، ج ۹، ۸۵، و سرخسی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۰، ۲۵)



از آنجا که یکی از اهداف شارع، پای‌بندی به عهدها و قراردادهاست و مفاد این حدیث هم با این هدف شارع حکیم سازگار است، می‌توان این روایت را صادر از شأن تبلیغ دانست. اگر فقیهی معتقد باشد که در خصوص سیاست یا به صورت کلی، اصل اولی صدور از شأن تبلیغ نداریم، می‌تواند به این قرینه، آن را صادر از شأن تبلیغ بداند و بنابر این مبنا، اصل اولی صدور از شأن تبلیغ است، این قرینه اصل اولی را تقویت خواهد کرد.

۵. حکمت قرینه صدور از شأن ولایت

همان طور که گفته شد، پیامبر و امام، شئون گوناگونی داشته‌اند و در باره صدور روایت از شأنی نظیر تبلیغ یا شأنی نظیر حکومت، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. بنابر همه دیدگاه‌ها می‌توان از این قرینه استفاده کرد: بنابر این دیدگاه که در خصوص سیاست یا به صورت کلی، اصلی و قاعده اولی صدور از شأن تبلیغ نیست، یا اصل اولی در این زمینه وجود ندارد، این قرینه، تقویت کننده عدم صدور از شأن تبلیغ است. بنابراین دیدگاه که اصل اولی، صدور از شأن تبلیغ در همه موارد (حتی در عرصه سیاست) است، این قرینه در صورتی که اطمینان آور یا قطعی باشد، از اصل اولی عدول می‌شود.

برای نمونه از پیامبر^ص نقل شده است که فرموده است:

مَنْ قَتَلَ كَافِرًا فَلَهُ سَلْبَةٌ. (ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ۳۸۳)

و ابن تیبیه کوفی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ۶۴۸)

هر کس جنگجویی را بکشد، آنچه از وی تصرف کند، از آن اوست.

به نظر می‌رسد که این سخن منقول از پیامبر اکرم^ص صادر از شأن ولایت و فرمانروایی است نه صادر از شأن تبلیغ، تا بتوان آن را دلیل استنباط حکم فقهی قرار داد و حکمی جاودانه و جهان شمول از آن استنباط کرد؛ آن طور که بعضی فقها استنباط کرده‌اند.

(نجفی، ۱۳۶۵، ج ۲۱، ۱۸۶)

شارع حکیم، انتظام امور را در نظر می‌گیرد و حکمی وضع نمی‌کند که باعث هرج و مرج و اختلال نظام گردد؛ چه در عرصه سیاست و حکومت، چه در عرصه اقتصاد و چه در عرصه امور نظامی و جنگی. عدم هرج و مرج و انتظام در امور نظامی، مطلوبیت بیشتری دارد و از این رو، نظم در میان نظامیان تمام نقاط عالم، حرف اول را می‌زند و بی‌نظمی هر چند که به تلفات مالی و جانی منجر نشود – بیشترین مجازات را به همراه دارد. آری ممکن است در شرایطی در مجموع، دستور فوق به مصلحت باشد و طبق شرایط خاصی،

فرمانده جنگ، چنین دستوری صادر کند، ولی نمی‌توان چنین دستوری را دستوری همیشگی و سراسری دانست؛ چرا که اغلب به اختلال نظام لشکر و در نهایت، شکست لشکر اسلام و به پیروزی دشمن کمک می‌کند؛ زیرا باعث می‌شود اهتمام اصلی افراد لشکر به جای غلبه بر دشمن، صرف جمع‌آوری اموال شود. نمی‌توان چنین دستوری را جاودان و جهان‌شمول به حساب آورد و مستند استنباط فقهی قرار داد و نمی‌توان گفت: «در همه شرایط، هر کس فردی از افراد دشمن را بکشد، هر چه که از وی تصرف کند، ملک خودش است».

۶. حکمت قرینه استمرار حکم در فقه سیاسی

از آنجا که پیامبر و امام، شئون گوناگونی داشته‌اند و برخی از این شئون - نظیر شأن حکومت - مرتبط با مردم زمان خودشان بوده، از این رو معیار و ضابطه‌ای لازم است تا میان سخنان مرتبط با مردم زمانشان و سخنان و پیام‌های فرازمانی آنان تفکیک قائل شد. یکی از ضوابطی که در این زمینه مطرح شده، «قاعده اولی» است. از نظر اکثر دانش‌وران فقه و اصول، قاعده اولی درباره احکام موجود در قرآن و روایات معتبر، تا قیامت استمرار دارد؛ مگر قرینه اقوای بر عدم استمرار وجود داشته باشد، که به دلیل آن قرینه از قاعده اولی رفع ید شود. (شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۱، ۲۱۵-۲۱۶)

در فقه امامیه، برخی از احکام، به ویژه احکام مرتبط با سیاست و حکومت، از احکام دوره حضوری یا بسط ید معصوم دانسته شده است. یعنی شرط وجوب و بعضاً جواز انجام آن‌ها «بسط ید معصوم» و در برخی موارد، حضور اوست. از این رو، در فرض غیبت معصوم یا عدم بسط ید وی، حکم، واجب نیست. بلکه در مواردی جایز نیست و به تعبیر دیگر، استمرار برخی از احکام قطع می‌شود.

همچنین درباره استمرار احکام مذکور در روایات، دیدگاه‌های دیگری هم وجود دارد که لازمه آن، عدم استمرار برخی از احکام است. در مورد استمرار برخی از احکام، تشکیکاتی شده یا می‌شود که برای بررسی آن‌ها، تمسک به راهکارهایی عقلایی لازم است. از زمره آن‌ها راهکار عقلایی تجمیع قرائن و شواهد است. به هر حال، یکی از قرائنی که می‌توان برای اثبات استمرار حکم به آن تمسک کرد، حکیمانه بودن و وجود فلسفه حکم در زمان غیبت معصوم است؛ همان طور که در سیره فقها استفاده از این راهکار به چشم می‌خورد و در ادامه، دو نمونه از آن بیان می‌شود:



۱. بسیاری از فقیهان امامیه چنین نظر داده‌اند که وجوب، بلکه جواز جهاد ابتدایی، مشروط به نظر معصوم است. از این رو، جهاد ابتدایی در عصر غیبت را جایز ندانسته‌اند. اما برخی از فقها با تمسک به حکمت شارع و فلسفه حکم، به استمرار وجوب آن در عصر غیبت فتوا داده‌اند. (موسوی سبزواری، ۱۴۱۰ق، ج ۱۵، ص ۱۱)

۲. برخی از فقه‌های امامیه گفته‌اند که اجرای حدود در عرصه غیبت هم واجب است و برخی برای اثبات استمرار به حکمت شارع و استمرار فلسفه اجرای حدود، تمسک کرده‌اند. (موسوی خونی، مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ۲۲۴)

۷. حکمت مرجح در مقام تعارض در فقه سیاسی

یکی از اقسام تأثیر اهداف شارع در اجتهاد و استنباط احکام فقه سیاسی، تأثیر آن در مقام تعارض است. این تأثیرگذاری بنابر دیدگاه‌های مختلف در بحث تعارض تفاوت دارد. از این رو، لازم است آن دیدگاه‌ها به صورت مختصر توضیح داده شود، که در اینجا دو مبنای مشهورتر توضیح داده می‌شود:

الف) دیدگاه اکتفا به مرجحات منصوصه

گروهی این دیدگاه را برگزیده‌اند که در هنگام تعارض دو دسته روایت، باید به آن دسته عمل کرد که دارای مزایایی است که در روایات معتبر، آن مزایا «حجت در مقام تعارض» قرار داده شده‌اند؛ مانند موافقت با کتاب و مخالفت با اهل سنت. (حسینی بهسودی، ۱۳۸۶ق، ج ۳؛ ۴۱۵-۴۱۶)

بر اساس این دیدگاه، گاهی موافقت با کتاب، تنها موافقت با عموم یا اطلاق کتاب دانسته می‌شود؛ بنابر این، اهداف چندان تأثیری در مقام تعارض ندارد. اما اگر مراد از موافقت با کتاب، معنای گسترده‌تری باشد که موافقت با اهداف شارع را هم در بر گیرد، در این صورت، اهداف شارع نقش و تأثیر گسترده‌تری داشته باشد. دیدگاه دیگر، این است که در هنگام تعارض، حکم «تخیر» است. (برای نمونه ر.ک: به آخوند خراسانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۴۵)

ب) دیدگاه تعدی از مرجحات منصوصه

گروه دیگری معتقدند که آنچه در روایات به عنوان مرجح و لزوم اخذ به روایت، دارای مزیت خاص ذکر شده، از باب مثال است و چون باعث وثوق بیشتر به صدور روایت یا

موجب اقریبیت به واقع می‌شود، در روایات، مطرح شده است؛ و گرنه به هر مزیتی که چنین ویژگی‌ای داشته باشد، باید عمل کرد (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ ق، ۲۰۹)، از این رو، حکمت شارع هم در این زمینه به کار می‌آید. البته گاهی حکمت شارع در حد یک قرینه است که باید قرائن دیگری هم به آن ضمیمه شود و باعث ترجیح گردد. گاهی حکمت به اندازه‌ای روشن است که به تنهایی باعث وثوق به صدور واقعی یکی از دو متعارض می‌شود.

نمونه فقهی این بحث را می‌توان در مورد زیر دید:

روایات فروش اسلحه به دشمنان دین، مختلف است. مفاد برخی روایات، این است که این کار مطلقاً جایز نیست (حرعاملی ۱۴۱۶ ق، ج ۱۷، ۱۰۳، حدیث ۷) و مفاد برخی از روایات، این است که این کار مطلقاً جایز است (همان، ۱۰۳، حدیث ۶) و مفاد برخی از آن‌ها این است که این کار در زمان صلح، جایز است. (همان، ۱۰۱، حدیث ۱) فقها با روش‌های گوناگونی با این روایات برخورد کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳ ق، ج ۵، ۸ و نجفی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲۲، ۲۸) که محل بحث نیست. یکی از راه‌ها این است که بگوئیم روایات جواز بیع سلاح به دشمنان دین اسلام با حکمت شارع، ناسازگار است؛ چرا که هدف شارع اسلام، حفظ اسلام و مسلمانان است. از این رو، این نظر در هنگام تعارض، مرجوح قرار می‌گیرد و طرح می‌شود. همان طور که برخی از فقها جواز بیع سلاح به کفار را هر چند در زمان صلح، نقض غرض شارع دانسته‌اند. (محمدعلی توحیدی، مصباح الفقاهه، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ۱۸۸)

۸. حکمت مرجح در مقام تراحم در فقه سیاسی

گاهی دو دلیل اثبات کننده حکم شرعی به گونه‌ای ناسازگارند که امکان جمع عرفی میان آن دو وجود ندارد و از آن به «تعارض مستقر» تعبیر می‌شود. گاهی مکلف، قادر نیست دو تکلیف متوجه به خود را در محدوده زمانی خاص امتثال کند. مثلاً مکلف نمی‌تواند در مقابل حمله دشمن مهاجم، هم مالش را حفظ کند و هم از جانش دفاع کند. در این صورت باید تکلیفی را که مهم‌تر است، انجام دهد و تکلیفی که اهمیتش کمتر است، رها سازد. مثلاً حفظ مال را رها کند و جانش را حفظ کند.

یکی از استفاده‌های مهمی که می‌توان از حکمت داشت، «شناخت حکم سیاسی مهم

از مهم» است به ویژه اینکه از یک سو شناخت مهم و مهم در احکام سیاسی کمتر صورت



گرفته (برای نمونه ر.ک: نجفی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲۱، ۷۸) و از طرف دیگر، متغیرها و عوامل تأثیرگذار در عرصه سیاست، بسیار است. ممکن است به لحاظ تحقق شرایط و وضعیت خاصی، حکمی مهم‌تر باشد و در شرایط و وضعیت دیگری آن حکم از اهمیت خارج شده و حکم دیگر مهم‌تر گردد. مثلاً در جنگ دفاعی، ممکن است پیروزی از هر چیز مهم‌تر باشد ولی در جهاد ابتدایی چنین نباشد.

دانشوران فقه و اصول معمولاً اهم و مهم را در تکالیف فردی و عبادی مشخص کرده‌اند اما کمتر اهم و مهم مسائل در احکام اجتماعی، به ویژه احکام سیاسی، شناخته شده است. برای نمونه: پیروزی در جنگ علیه دشمنان اسلام، مهم‌تر است یا حفظ چهره مکتب اسلام و عدم نفرت و روی گردانی مردم از آن؟ گروهی از فقها حفظ چهره مکتب اسلام را مهم‌تر دانسته‌اند و گفته‌اند پیروزی در جنگ با هر شیوه‌ای جایز نیست. (برای نمونه ر.ک: نجفی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲۱، ص ۷۸) به نظر می‌رسد که یکی از دلایلی که می‌توان در این زمینه ارائه کرد، اهمیت بیشتر حفظ دین و چهره مکتب اسلام به مثابه امری حکیمانه است.

این موارد، تنها برخی از نمونه‌هایی بود که می‌توان حکمت شارع را قرینه یا دلیل قرار داد و از آن در استنباط استفاده کرد. البته به شکل‌های دیگری هم می‌توان از حکمت در استنباط استفاده کرد که توضیح آن‌ها جمال دیگری می‌طلبد.

در پایان، بیان این نکته لازم است که استفاده از حکمت یا هر مبنای کلامی دیگر، در صورتی اعتبار دارد که یا ظهور برای کلام حاصل شود یا فقیه بدان قطع پیدا کند؛ همان طور که فقها در دیگر موارد بدان تصریح کرده‌اند. (آشتیانی، ۱۳۶۴ ش، القضا، ۱۳۹ و ضیائی‌فر، ۱۳۸۲، ب ۴۳۸)

نتیجه‌گیری

مبنای صحیح این است که خداوند حکیم است؛ بدان معنا که احکام و تشریحات وی دارد هدف و پیراسته از هر گونه زشتی است. این صرفاً نکته‌ای کلامی نیست که نتوان در استنباط مسائل فقه سیاسی از آن استفاده کرد، بلکه باید فقیه، حکمت خداوند را استنباط مسائل فقه سیاسی، شاخصی بسیار مؤثر و راهنمایی بسیار قوی قرار دهد و به گونه‌های مختلف در اجتهاد از آن استفاده کند؛ چرا که اگر فقیه از این پرتو نورانی استفاده ننماید، ممکن است برخی از استنباط‌های وی، جامد و غیرمتناسب با مقتضیات زمان و مکان باشد و فتاوا و دیدگاه‌هایی در قلمرو مسائل فقه سیاسی ارائه دهد که نتوان با آن جامعه و

حکومت را اداره کرد و در نتیجه، فقه اسلام متهم به عدم اداره جامعه و حکومت گردد. نکته‌ای که حضرت امام خمینی؛ به درستی بر آن انگشت نهاد و فقیهان را از افتادن در این دام بر حذر داشت. بنا بر این باید حکمتِ خداوند را قرینه و راهنما در استنباط مسائل فقه سیاسی قرار داد و به کمک آن، اصل حکم، نوع حکم و حدود و ثغور حکمی که در فقه سیاسی آمده است، استنباط کرد که بسیاری از اقسام آن به همراه مثال در مقاله حاضر مطرح شد.

منابع

- رازی حنفی، محمد (۱۴۱۹ق) *مختار الصحاح*، تحقیق محمد طلاق و نجوی انیس ضو، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- سجستانی، سلیمان (۱۴۱۰ق) *سنن ابی داود*، تحقیق سعید اللحام، بیروت: دارالفکر، چ اول.
- سرخسی، محمد (۱۴۰۶ق) *المبسوط*، بیروت: دارالمعرفه.
- سیستانی، سیدعلی (۱۴۱۴ق) *قاعده لا ضرر ولا ضرار*، بیروت: دارالمورخ العربی.
- سیوری حلی، مقداد (۱۴۰۳ق) *نضد القواعد الفقهیه*، مکتبه آیه الله مرعشی.
- شهید اول، محمد (بی نام) *القواعد و الفوائد*، قم: مکتبه المفید، بی تا.
- صدق، محمد (۱۴۰۰ق/ ۱۹۸۰م) *الامالی*، بیروت: مؤسسه الاعلمی، چ پنجم.
- ضیائی فر، سعید (۱۳۸۲ ش) *جایگاه کلامی در اجتهاد*، قم: بوستان کتاب.
- ضیائی فر، سعید (۱۳۸۲) «جایگاه عقل در اجتهاد»، *فصلنامه نقد و نظر*، شماره ۳۱-۳۲.
- طوسی، محمد (۱۳۶۳ ش) *الاستبصار فی ما اختلف من الاخبار*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ چهارم.
- طوسی، محمد (۱۳۶۵ ش) *تهذیب الاحکام*، سیدحسن موسوی خراسانی، قم: دارالکتب الاسلامیه.
- طوسی، محمد (۱۴۱۱ق) *الغیبه*، قم: مؤسسه دارالمعارف الاسلامیه.
- طوسی، محمد (۱۴۱۴ق) *الخلاف*، مؤسسه النشر الاسلامیه، چ اول.
- قیومی، احمد (۱۴۰۵ق) *المصباح المنیر*، قم: دارالهجره.
- کلینی، محمد (۱۳۸۸ق) *کافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مفید، محمد (۱۴۰۳ق) *اوائل المقالات*، تحقیق ابراهیم انصاری، چاپ شده در: مولفات الشیخ المفید، ج ۴، قم: کنگره هزاره شیخ مفید.
- منتظری، حسینعلی (۱۳۸۰ ش) *نظام الحکم فی الاسلام*، تهران: سراپی.



-
- موسوی خوئی، سیدابوالقاسم (بی نام) *مبانی تکمله المنهاج*، بیروت: دارالزهرا.
- موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی (۱۴۱۰ق / ۱۹۸۱م) *مذهب الاحکام*، النجف الاشرف: مطبعة الآداب.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۶۵ش) *جواهرالکلام*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ دوم.